

تنها و مصمم در پیچ و خم زندگی



خانم قالیبشورانی و فرزندانش (عکس: سید علی محمد)

فروش یکی از کارخانجات تولید کننده لوازم خانگی را بگیرد که البته در این راه موفق هم شد و حالا سال‌هاست که در این بخش فعالانه کار می‌کند به طوری که خودش معتقد است خیلی وقت است که مردم شهرش او را نه به عنوان یک زن بلکه به چشم یک مرد که سرسختانه با مشکلات زندگی می‌جنگد تا گلیم خود و خانواده‌اش را آبرومندانه از آب بیرون بکشد، می‌شناسند.

وقتی از خانم قالیبشورانی درباره این که اصلا چگونه شد که با همسرش آشنا شد می‌پرسم، چهره‌اش گل می‌اندازد و به نقطه‌ای خیره می‌شود. انگار برای لحظاتی دوباره به آن روزهای خاطره‌انگیز برگشته است. با صدایی لرزان که هیجان در آن پیداست می‌گوید: او در تهران دانشجوی بود و من هم به تازگی دیپلم گرفته بودم. در مراسم ازدواج یکی از بستگان این من بودم که طرف شیرینی را برای میهمانان می‌چرخاندم و همانجا بود که با هم آشنا شدیم و چند ماه بعد هم مراسم خواستگاری و ازدواج سر گرفت.

نمی‌دانم آیا برای شما هم پیش آمده که تا به حال از خود پرسیده باشید به راستی چرا یک زن باز دست دادن همسرش بخصوص اگر از او دارای فرزند یا فرزندان هم باشد همچنان به زندگی مشترک گذشته خود وفادار می‌ماند و حتی با وجودی که همچنان جوان است و امکان تشکیل زندگی مشترک جدیدی را دارد اما از این حق چشمپوشی کرده و با خریدن سال‌ها تنهایی به جان، عمر و زندگی‌اش را به پای تربیت فرزندانش می‌گذارد.

خانم قالیبشورانی ۳۳ ساله بوده که همسرش را از دست داد. وقتی از او می‌پرسم که چرا با وجود این که هنوز خیلی جوان بوده در آن سال‌ها مجدداً ازدواج نکرده است، می‌گوید: شاید باور نکنید که همان ماه‌های اول فکرش را برای همیشه از ذهنم خارج کردم.

می‌پرسم: خیلی دوستش داشتید؟ و او در حالی که نم اشکی بر گوشه چشمش می‌نشیند می‌گوید: اگر دوستش نداشتم که به پای فرزندانمان نمی‌نشستم و ادامه می‌دهد: آن وقت‌ها خیلی جوان بودم. بچه‌ها هم خیلی کوچک و حساس بودند و از طرف دیگر حساسی به پدرشان وابسته. نمی‌خواستم سایه مرد دیگری بالای سر فرزندانم باشد که معلوم نیست آیا واقعا می‌توانست بچه‌ها را مانند فرزندان واقعی خودش بپذیرد و جای خالی پدر را برای آنها پر کند؟

به همین دلیل هم بود که با خودم کنار آمدم و پذیرفتم که بقیه سال‌های زندگی‌ام را این‌گونه انتخاب کنم و خود را فدای آسایش و آرامش فرزندانم کنم تا حداقل آنها زندگی راحتی داشته باشند.

حالا با گذشت این همه سال، خانم قالیبشورانی وقتی به زندگی فرزندانش نگاه می‌کند می‌بیند که تمام سختی‌ها و زحماتش در طی این سال‌ها به ثمر نرفته و هر کدام از دختران و پسرانش با موفقیت‌هایی که کسب کرده‌اند مایه افتخاری برای او و پدرشان شده‌اند.

این مادر مهربان از توجه و قدرشناسی فرزندانش سخن می‌گوید و این که حالا هر کدام از دختران و پسرانش دیگر خوب می‌دانند که اگر به جایی رسیده‌اند این موفقیت‌ها را مدیون تلاش‌ها و زحمات مادری مهربان و فداکارند که بدون هیچ چشمداشتی بهترین سال‌های عمر و جوانی‌اش را به پای تربیت و تحصیل فرزندانش گذاشت تا آنها تنها هیچ کمبودی را احساس نکنند بلکه به همان موفقیت‌هایی برسند که اگر پدرشان هنوز زنده بود از آنها توقع داشت. خانم قالیبشورانی می‌گوید: فرزندانش خیلی به من مهربانی می‌کنند و همیشه می‌گویند که هیچ‌وقت زحماتی را که من برای این که آنها بتوانند زندگی آرام و بی‌دغدغه‌ای داشته باشند و در سایه امید و انگیزه‌ای که مادر مهربانشان برای طی کردن مدارج مختلف علمی و تحصیلی فراموش نخواهند کردند. بچه‌ها خیلی مهربانند و خوب می‌دانند که من تمام جوانی‌ام را پای آنها گذاشتم تا چیزی کم نداشته باشند و فقط به زندگی‌ام پر از امید و درس فکر کنند.

فرزندان موفق

فرزندان خانم قالیبشورانی همگی حالا برای خودشان آدم‌های موفق در زمینه‌های علمی و پژوهشی شده‌اند و همین موفقیتشان را هم مرهون زحمات و فداکاری‌های مادرشان هستند، شاید مهم‌ترین دلیلش هم این باشد که در هر مرحله از زندگی که نیاز به تصمیم‌گیری برای دنبال کردن یک هدف بود، این مادر عاشقانه مشوق فرزندانش بود و به قول خودش در هر کاری و بخصوص در بحث ادامه تحصیل در مدارج عالی و علمی، هل اول را او به فرزندانش داده است.

فریبا فارغ‌التحصیل رشته شیمی و فوق لیسانس مدیریت است. نسرین دختر دیگر خانواده دانشجوی رشته دکترای صنایع غذایی است.

مینا دانشجوی رشته پزشکی در یکی از دانشگاه‌های تهران است و تنها فرزند پسر خانواده نیز به نام علیرضا فارغ‌التحصیل رشته دندانپزشکی از دانشگاه تبریز بوده و هم اکنون نیز در همان رشته مشغول خدمت به هموعان خود است. خانم قالیبشورانی (مویذ نیا) وقتی به فرزندانش نگاه می‌کند آنها را مایه افتخار خود می‌داند و در دل خدا را شکر می‌کند که با تمام سختی‌ها و دشواری‌ها توانسته فرزندانش را آن گونه که شایسته است، پرورش داده و از همه مهم‌تر به قولی که به همسرش برای تربیت فرزندانش داده جامه عمل بپوشاند. اما قطعاً فرزندانش خانم قالیبشورانی، بیش از این به داشتن مادری فداکار، مهربان، متعهد و دلسوز خواهند بالید که عاشقانه تمام عمر و زندگی‌اش را به پای فرزندانش ریخت تا آنها فارغ از تمام مشکلات و دشواری‌ها، امیدوارانه پله‌های ترقی را در جاده پر پیچ و خم زندگی طی کنند.

پیدا کردن مادران و زنان فداکار در کشور ما کار دشواری نیست. آنها همه جا هستند، فقط کافی است کمی به آدم‌های دور و برمان دقت کنیم تا آنها و از خود گذشتگی‌هایشان را ببینیم. یکی از روزهای سرد زمستانی سال گذشته بود که زنی به روزنامه زنگ زد و از زندگی سخت و پر تلاش و موفقیت آمیزش گفت. او با صدایی گرم و مصمم از ما خواست سرگذشتش را چاپ کنیم تا زنان جامعه بدانند می‌شود در کوران زندگی پر فراز و نشیب چون کوه استوار ماند و درست زندگی کرد. از او خواستیم به دفتر روزنامه بیاید و او آمد. حاصل گفت‌وگویمان را در زیر می‌خوانید.

پوران محمدی

جالب اینجاست که او هیچگاه تصورش را هم نمی‌کرده که همسرش زودتر از خودش فوت کند. او در این باره می‌گوید: به دلیل بیماری که چندین سال از وجودش رنج می‌برد همیشه این آماجگی را داشتم که برای من اتفاقی بیفتد و در واقع همیشه این دلگرمی را داشتم که اگر این طور شد حداقل همسرم بالای سر فرزندانم است اما تقدیر بر خلاف این رقم خورد و قسمت این بود که او برود و من بمانم.

آن روزهای سخت

او برایمان از سال‌های تنهایی و سختی‌های اداره زندگی با ۴ فرزند خردسال می‌گوید: بعد از فوت همسرم مادرم خیلی اصرار کرد که با بچه‌ها به تهران بیایم اما برای من که سال‌ها بود با همسرم در خوی زندگی کرده بودم و گوشه و کنار این شهر برابم یادآور خاطرات شیرین و روزهای خوش زندگی مشترکمان در کنار همسری مهربان همراه با فرزندانم بود، مانع از پذیرفتن این پیشنهاد و ترک شهرستان خوی می‌شد و این در حالی بود که متأسفانه پس از فوت همسرم بسیاری از روابط و رفت و آمدهای خویشاوندی از طرف برخی از بستگان همسرم قطع شد و این امر برای من و فرزندانم که در آن شهرستان دیگر کسی را نداشتم تا از حمایت روحی و معنوی آنها برخوردار شوم بسیار سخت بود اما با این حال چاره‌ای نداشتم جز تحمل و توکل برای گذراندن آن روزهای سخت.

خانم قالیبشورانی در میان سخنانش بارها خدا را شکر کرده و قدردان همسرش است که در آن شرایط سختی و دشواری به دوش کشیدن بار اداره زندگی خود و فرزندانش، حداقل پشتوانه‌ای برای تأمین مخارج زندگی که آن هم مستمری ماهانه اندکی بود که پس از فوت همسرش به وی پرداخت می‌شد.

او در این باره می‌گوید: من خانه‌دار بودم و وضعیت جسمانی‌ام هم طوری نبود که بتوانم بیرون از خانه کار کنم اما خوشبختانه همسرم فرهنگی بود و پس از فوت آن خدا بیمارم هم اگر چه مستمری که به ما تعلق گرفت کفاف هزینه‌های زندگی را نمی‌داد اما با صرفه‌جویی و قناعت پشتوانه‌ای بود که زندگی‌مان را با آن می‌گذرانیدیم.

مثل یک مرد

بچه‌ها که بزرگ‌تر می‌شوند، دغدغه‌های پدرها و مادرها نیز برای تأمین آینده فرزندانشان بیشتر می‌شود و در این میان دغدغه و نگرانی‌های زنانه که به تنهایی بار زندگی را بر دوش می‌کشند، صد چندان می‌شود. خانواده خانم قالیبشورانی هم از این قاعده مستثنی نبود.

بچه‌ها که کم بزرگ می‌شدند و هزینه‌های زندگی هم بالا می‌رفت و او به خوبی می‌دانست که دیگر نمی‌تواند تنها به اندک دریافتی ماهانه بسنده کند. در این شرایط بود که او تصمیم گرفت با کمک برادرش قضیه گرفتن نمایندگی

تو را می‌بینم، آنجا که بر اوج قله‌های اینار و از خودگذشتگی ایستاده‌ای. ذرات وجود من همه به همت زحمات شبانه‌روزی و طاقت فرسای تو و تحمل رنج‌ها و دشواری‌های زندگی بر شانه‌های نحیف، جان گرفته و پرورش یافته است. تو را می‌بینم، آنجا که در میدان مبارزه با مشکلات و ناملازمات و تلخی‌های زندگی، مردانه جنگیدی تا جاده زندگی را برای عبور من هموار سازی. تو را می‌بینم که روزگار چه ناجوانمردانه زیبایی و جوانی‌ات را به تاراج برده است. دستان ظریف پینه بسته‌ات همه گذشته را چون آینه‌ای در مقابل دیدگانم می‌نشانند. چین‌های ریز و درشتی که نامهربانانه بر صورت مهربانت جا خوش کرده است نشان از رنج‌های فراوانی است که به جان خریدی‌ای.

... و من هنوز هم در لحظات غم و ناراحتی به پشتوانه آهنگ شیرین و مهربان کلامت، تمام رنج‌ها و ناامیدی‌ها را به دست باد می‌سپارم تا تو دریچه‌های امید را به رویم بگشایی و باز هم همچون دوران شیرین کودکی گام به گام مرا در مسیر پر پیچ و خم زندگی همراهی کنی.

تنها در جاده زندگی

نگاهش روی دستان چروک خورده‌اش ثابت می‌ماند. قطرات اشک آرام روی چین و چروک دست‌هایم می‌لغزد. نمی‌دانم اگر خدا این دست‌ها را به او نمی‌داد چگونه می‌توانست به جنگ مشکلات زندگی برود.

بانوی تنهایی که سال‌هاست سایه سر فرزندانش شده است، خوب می‌داند که اگر با زندگی نمی‌جنگید، زندگی او را به زمین می‌زد.

شانه‌هایم زیر بار مشکلات و ناملازمات زندگی خم شد اما همچنان محکم ایستاد. ایستاد تا قامت فرزندانش در مقابل تندبادهای زندگی خم نشود. آری. او مادری مهربان است که اینارگرانه سال‌های عمر و جوانی‌اش را بی‌هیچ چشمداشتی به پای فرزندانش ریخت تا نهال نوپای وجودشان در سایه ساز امن حضور گرمش جان گرفته و پرورش یابد.

او در یک روز بهاری میهمان ما شد تا از آن سال‌ها برایمان بگوید. از سختی‌ها، دشواری‌ها و ناملازمات روزگار که چه سرسختانه او را به مبارزه زندگی طلبید و او چه محکم و استوار فراز و نشیب‌های زندگی را یکی پس از دیگری با توکل و امید بر خدا پشت سر گذاشت تا حالا در پس آن سال‌ها به زندگی بگوید که در این مبارزه او بازنده نبوده است.

شهلا قالیبشورانی ۵۲ ساله، همسر مرحوم حسن مویذ نیا ساکن شهرستان خوی است. او تنها ۱۴ سال با همسرش زندگی کرد و پس از آن در اوج جوانی و در ۳۲ سالگی همسرش را بر اثر سکته قلبی از دست داد.

او در حالی باید بار سنگین اداره زندگی را یک تنه بر دوش می‌کشید که در زمان فوت همسرش چهار فرزند خردسال شامل ۳ دختر و یک پسر در رده سنی ۲، ۸، ۱۰ و ۱۱ ساله داشت.